

از گوشه و کنار ترجمه

علی صالح جو



ادامه نیافتن نهضت ترجمه و موانع رشد علم

توکل‌ی صابری (۱۳۹۰) می‌نویسد نهضت ترجمه در قرن دوم هجری آغاز شد و در ادامه آن کسانی چون ابوریحان و خوارزمی و ابن هیثم بیرون آمدند. اما این جریان علمی نتوانست ادامه یابد و، در مقابل، جریان ضدعلمی و حتی ضدفلسفی رشد کرد. شعرهای زیر نشان‌دهندهٔ این گرایش‌اند.

خواهی طیران به طور سینا / نزدیک مشو به ابن سینا
دل در سخن محمدی بند / ای پور علی ز بوعلی چند

خاقانی، قرن ششم

نور دل از سینۀ سینا مجوی / روشنی از دیدهٔ بینا بجوی
جانب کفر است / اشارات او / باعث خوف است بشارات او
فکر شفایش همه بیماری است / میل نجات‌اش ز گرفتاری است
جامی، قرن یازدهم

چند و چند از حکمت یونانیان / حکمت ایمانیان را هم بدان
شیخ بهایی، قرن یازدهم

علم رسمی سر به سر قیل است و قال / نه ازو کیفیتی حاصل نه حال

از گوشه و کنار ترجمه

علم نبود غیر علم عاشقی / مابقی تلیس ابلیس شقی
دل که فارغ شد ز مهر آن نگار / سنگ استنجای شیطانش شمار
وین علوم و این خیالات و صور / فضله شیطان بود بر آن حجر
شرم بادت زانکه داری ای دغل / سنگ استنجای شیطان در بغل
شیخ بهایی

خرده کاری های علم هندسه / یا نجوم و علم طب یا فلسفه
که تعلق با همین دنیاستش / ره به هفتم آسمان بر نیستش
این همه علم بنای آخور است / که عماد بود گاو و اشتر است
مولوی

فلسفه، زبان: تألیف یا ترجمه

ضیاء موحد می گوید: «یک عیب بزرگ کارهای فلسفی ما این است که عمدتاً با ترجمه شروع شده است. اگر فلسفه بخواهد در ایران رواج یابد، باید مجله های فلسفی داشته باشیم و تضاد آراء به وجود آید و افراد در نوشتن سهیم شوند. اگر این کار انجام شود، به خودی خود معادل سازی صورت می گیرد» (روزنامه اعتماد، ۱۳۹۱). بدون اینکه بخواهیم منکر غنی شدن زبان فارسی از طریق ترجمه باشیم، باید پذیرفت که این سخن در جای خود درست است. موحد در جای دیگر می گوید، «ما تا تألیف نکنیم، زبان فلسفه نمی یابیم. با ترجمه نمی شود به زبان فلسفه رسید. باید خودمان فکر کنیم، نظریه داشته باشیم و به طور طبیعی جعل اصطلاح کنیم. اینکه یک اصطلاحی را از کشور دیگری بگیریم و معادل های ناروشن در برابرش بگذاریم، برای ما زبان فلسفه ایجاد نمی کند. ما این تجربه را در فلسفه اسلامی داریم. ما در فرهنگ گذشته مان زبان فقه، زبان فلسفه، زبان عرفان داریم. این زبان ها، که اغلب هم عربی هستند، زبان هایی نبودند که وجود داشته باشند. این زبان در اثر کار کردن و فکر کردن ایجاد شده است. اگر آنالیتیک ارسطو را

مقایسه کنید با شرح **مطالع**، کار ارسطو یک بیستم آن کتاب هم نیست، اما در فرهنگ ایرانی - اسلامی توسعه یافته است. دلیل آن هم این است که به این زبان کار می کردند و به این زبان کمک می رساندند. هیچ زبانی ذاتاً فقیر یا غنی نیست. بستگی دارد به اینکه با آن کار کنید یا نکنید» (روزنامه شرق، ۱۳۹۱).

موحد این سخنان را درباره مجموعه «آشنایی با فلسفه تحلیلی» که خود دبیر آن است می گوید. ناشر این مجموعه هرمس است و تا کنون (۱۳۹۱) دو سه عنوان آن منتشر شده است.

سروش دباغ (۱۳۹۱) نیز می گوید: «به نظرم یکی از راههایی که ما را در بومی سازی ایده های یک سنت فلسفی یاری می رساند، تألیف آثار فلسفی به زبان مادری است. نباید تنها در این میان به ترجمه بسنده کرد. اگرچه ترجمه نقش مهمی دارد، اما تألیف و اندیشیدن به زبان مادری و عبارت پردازی در قالب جملات درست ساخت کمک می کند که این مفاهیم به خورد ذهن و زبان و فاهمه کاربران آن زبان برود.»

نظر هر دو نه فقط درباره فلسفه بلکه درباره تمام رشته ها، کم و بیش، صادق است.

خود اثر یا درباره اثر؟

آثار بنیادی رشته های علمی، ادبی و فلسفی چه زمانی باید ترجمه شوند؟ مثلاً، آیا آثاری چون *توتنم و تابوی فروید*، *در جستجوی زمان از دست رفته* ی پروست و هستی و زمان هایدگر به موقع، زودتر یا دیرتر از موقع ترجمه شدند؟ به عبارت دقیق تر، آیا پیش از ترجمه چنین آثاری نباید برخی از آثار نوشته شده درباره آنها (شامل کتاب، مقاله و مصاحبه) را ترجمه کرد؟ به نظر می رسد، به دو دلیل، این کار را باید کرد. اولاً، فهم آثار بنیادی در هر رشته ای معمولاً دشوار است و بدون آشنایی مقدماتی و قبلی نمی توان آنها را خوب فهمید. ثانیاً، برای ترجمه چنین آثاری، ابتدا باید زبان و